

اولین بار که کشته شدن یک فلسطینی را جلوی تلویزیون و سرمیزشام دیدیم، خیلی ترسیدیم و شاید تعجب کردیم. انتظار داشتیم به خاطر این یک نفر جنگ جهانی شود، ولی آب از آب تکان نخورد. اما همان ایام، هر کس کوپن ش (بخوانید یارانه اش) دیر می شد، یا کوچک ترین مشکلی برایش ایجاد می شد، آن روایت مشهور امیرالمؤمنین علیه السلام را با فریاد می خواند که وقتی شنیدند خلخال از پای يك زن غیرمسلمان درآورده اند، فرمودند: «اگر مرد مسلمان از غصه بمیرد جا دارد!» هیچ وقت هم نفهمیدیم کدام مهم تر است؟ چرا آن، این قدر داد و فریاد دارد و این، آن قدر بی اهمیت است؟

اکنون که مسلمان کشی در بلاد اسلامی به راحتی انجام می شود و خیلی ها به روی خود نمی آورند هم اوضاع همین طور است. یمنی ها شهید می شوند، بحرینی ها شکنجه می شوند، سوری ها برای حرم جان نثاری می کنند... و ما برای یک لقمه نان بیش تر و درد سر کم تر به مذاکره با کدخدای ظالم می رویم! بحث بر سر نقد این و آن نیست؛ مسئله از خودمان است. چرا کشته شدن های بی پایان، ما را نمی لرزاند؟

یاد شهید چمران بخیر که اگر نتوانست فقری را بپوشاند، لااقل خودش تا صبح در سرما خوابید. آری، مسئله خیلی بزرگ است و ما خیلی ساده انگاریم...

